

زمانی که من عضو «انجمن اسلامی دانشجویان» بودم

(و ملاحظاتی در باره جایگاه طبقاتی و تاریخی آن)

نویسنده: تراب حق شناس

انجمن اسلامی دانشجویان حلقه ای کوچک، هرچند چشمگیر و فعال، از حرکتی بود که بر بستر تحولات سیاسی و اجتماعی، از مشروطه به بعد شروع شده بود با این هدف که دین و علم را با یکدیگر آشتی دهد، یعنی چطور می شود هم مسلمان معتقد بود و هم از پیشرفت علمی و صنعتی و اجتماعی و سیاسی عقب نماند؟ در اینجا منظور از سنت، بخش دینی و مقدس آن است که با گسترش مدرنیته (چه در قالب مظاهر زندگی مادی و چه در قالب تحلیل ها و بینش های فکری و ایدئولوژیک) خود را در خطر می دید و با هرگام که به سوی مدرنیته برداشته می شد يك سنگر عقب می نشست. نمی شد منکر توضیحات علمی مربوط به گردش زمین و فعل و انفعالات طبیعی و فیزیکی شد. در اندیشه مذهبی سنتی از باد و باران (۱) تا شکل گیری جنین در شکم مادر (۲) (و حتی افتادن برگ از درخت (۳) با اراده خدا صورت می گیرد تا چه رسد به فقیر یا غنی بودن، عزیز یا ذلیل (سرفراز یا خوار) گشتن (۴)... همه کار خدا تلقی می شد. با پیشرفت علم در عرصه های مختلف، اعتقاد به دخالت الهی در جریان امور از کوچک تا بزرگ، بی پایه بودن خود را نشان میداد تا آنجا که سرانجام، تنها اصل پیدایش حیات در ازل (مثلا بیگ بانگ) و به اصطلاح کسی که "استارت" اولیه را زده خدا تلقی میشد و اینکه دیگر، پس از آن، کارها بر پایه علل و اسباب طبیعی میچرخد و سرانجام به تعبیری که ما می شنیدیم و باور داشتیم "دست خدا از آستین قوانین طبیعی بیرون می آید". این امر البته برای متفکرین و فلاسفه جهان اسلام و تمدن اروپایی سابقه داشت و بیهوده هم نبوده که فلاسفه و دانشمندان، به رغم قسم هایی که در پیوند خود با اعتقادات دینی حاکم می خورده اند، از سوی متشرعان و صاحبان ادیان که در قدرت سیاسی شریک بودند یا آن را در دست داشتند به کفر، شرک، وحدت وجودی و لامذهبی متهم می شده اند از جوردانو و گالیله تا ابن سینا و خیام و ملاصدرا.

بهر حال دستگاه فکری دیگری در برابر سنت های مذهبی قد علم کرده بود. کلیسا و دستگاه روحانیت در هر مذهبی، از آنجا که سنگر محافظه کاری و ارتجاع بوده و هستند در برابر این موج نو ابتدا به تکفیر و تحریم روی آوردند و شاهد آن انگیزسیون در اروپای کاتولیک است و "المحنه" و دستگاه تقنیش عقاید (۵) در تاریخ عربی - اسلامی، تا امروز در زندان اوین) که به ویژه در دهه ۱۳۶۰ فاجعه بارترین اشکالش رادیده ایم). در ایران و کمابیش در کلیه کشورهای اسلامی واکنش در برابر مدرنیته، نفی و اعتراض و تحریم بود. قاشق و چنگال حرام بود تا چه برسد به دبستان و دبیرستان آنها دخترانه. برخی از خانواده های متدین از اینکه فرزندان درسی هائی از نوع تکامل انسان در مدرسه بخوانند نگران بودند (۶) و ادامه تحصیل فرزندان را در دبیرستان و دانشگاه به سختی می پذیرفتند. من خود در این باره مشاهده و تجربه مستقیم دارم. به جوانی که در کنکور پزشکی قبول شده بود توصیه می کردند برود از مجتهد شهر بپرسد با توجه به اینکه درس تشریح و دست زدن به استخوان مرده را باید در دانشگاه بخواند، آیا مجاز است به دانشکده پزشکی برود؟ و مثالهای فراوان دیگر.

با گذشت زمان، سنت و افکار متحجر دینی راه دیگری برای مقابله با مدرنیته پیدا کرد: با آن آشتی کردن و تلاش برای آنکه آن را از آن خود کند. راه توجیهاات دینی باز شده بود. در قرآن یکجا زمین را «کفات» (۷) نامیده، واژه ای که به معنی دیگ هم هست (کفت و گفت: المنجد). آنوقت نتیجه می گرفتند که پس، اسلام به گرد بودن زمین باور دارد و نیز اینکه زمین هم مانند دیگ مواد داغ و مذاب در درون خود دارد، پس دین نه تنها با علم تضاد ندارد بلکه پیشاپیش گفته یا به آن اشاره کرده است؛ یا "اثبات" اینکه آب گر پاك کننده است در کتاب "مطهرات در اسلام" نوشته مهندس بازرگان در اوایل دهه ۱۳۲۰ یا کتاب «خلقت انسان در قرآن» نوشته دکتر یدالله سبحانی (که می کوشید داستان آفرینش قرآنی را با نظریه داروین آشتی دهد) و غیره و غیره.

باید توجه داشت که پیدایش و فعالیت جریانهای اصلاح دینی در اسلام (همچون دیگر مذاهب) از ضروریات طبقاتی و تاریخی ناشی می شد همانند آنچه در سده های پیشین، باز هم متناسب با تحولات اجتماعی و فکری صورت گرفته بود. مگر معتزله در قرن دوم هجری نبودند که با مطرح کردن اینکه قرآن حادث است نه قدیم (ازلی) یعنی تابع شرایط زمان است نخستین شکاف را در سقف قدسیت مطلق آن بوجود آوردند؟ نمیدانم طی سالهای اخیر چه کسی این بحث عبث را پیش کشیده بود که آیا اسلام رفرم پذیر است یا نه؟ اسلام دائم در معرض رفرم و تغییر بوده نه فقط بلافاصله پس از مرگ پیامبر، جریان شیعه (و بعدها ۷۲ ملت (یعنی مذهب) که حافظ می گوید) شکل گرفته بلکه حتی در دوره ۲۳ ساله نبوت محمد هم بر حسب نیازهایی که پیش می آمده چیزهایی اضافه یا کم میشده و برخی احکام حتی نسخ می شده است (۸). در اینجا نمی توان به تحولاتی پرداخت که طی ۱۴ قرن در عقاید اسلامی پدید آمده است یا از نقشی سخن بگوئیم که از جمله انتقال فلسفه یونانی در عالم اسلام داشته و مقاومتی که ابتدا علیه فلسفه و منطق یونانی صورت می گرفته یا به پیدایش علم کلام اشاره کنیم که با تلاش فارابی و ابن سینا... به منظور آشتی دادن دین و عقل (فلسفه یونان) در فرهنگ اسلامی جا افتاد و هضم شد (۹) یا از انقلابی فرهنگی سخن بگوئیم که تصوف ایرانی در الاهیات پدید آورد و عشق و زیبایی ناسوتی را با مفاهیم لاهوتی گره زد و یکی کرد و از جمله شاهکار حافظ را پدید آورد (۱۰) (تا برسد به نظریه حرکت جوهری ملاصدرا).

هدف از این یادآوری فهرست وار از تلفیق دین و فلسفه و آشتی دادن بین دین و علم این است که بگوئیم که آنچه پس از مشروطیت هم در این زمینه رخ داد ادامه يك تلاش تاریخی و عادی بوده. اگر در عصر جدید یعنی قرنهای ۱۹ و ۲۰ در کشورهای اسلامی (عرب یا غیر عرب (چهره هائی مانند سید جمال الدین افغانی) که در ایران معروف به اسدآبادی است) محمد عبده و رشید رضا صاحب تفسیر «المنار» (مصر)، کواکبی صاحب «طبايع الاستبداد» (سوریه) علی عبدالرازق نویسنده «الاسلام و اصول الحكم» (که به فارسی، «اسلام و مبانی قدرت» ترجمه شده) را داریم، در ایران میرزا حسین نائینی (نویسنده «تنبيه الامة و تنزیه الملة» که سید محمود طالقانی به ترجمه و شرح و بسط آن پرداخت)، شریعت سنگلجی، مهندس مهدی بازرگان، محمد تقی شریعتی (صاحب کانون نشرحقایق اسلامی با یاری طاهر احمدزاده در مشهد) و نیز دکتر

علی شریعتی را داریم که هر کدام ویژگی خاص خود را دارند. برخی به دنبال اصلاح دینی و توجیه احکام خارج از حوزه سیاست اند، برخی دیگر اصلاح در حوزه سیاسی را نیز منظور دارند.

مهندس مهدی بازرگان که ۷ سال در مدرسه سانترال پاریس درس ماشین های حرارتی خوانده بود و در ۱۳۱۲ به ایران بازگشته، به تدریس در دانشکده فنی پرداخته بود، در نخستین نوشته خود "مذهب در اروپا" کوشید در برابر موج لامذهبی، یعنی همان عقب نشینی مذهب در برابر علم، بایستد و مشخصا بگوید که اروپائی ها چقدر به حفظ سنت های خود را پایبند اند، به کلیسا می روند و... در جهت آشتی دین و علم در آغاز دهه ۲۰ "مطهرات در اسلام" را مینویسد تا ثابت کند که آنچه در شرع و فقه شیعه طاهر و پاک تلقی شده دلیل "علمی" دارد و آب گُر (یعنی میزانی از آب که در حوضی با سه وجب و نیم طول و عرض و ارتفاع باشد) چرا طاهر کننده است. این کتاب هر چند در سالهای ۱۳۴۰ هم تجدید چاپ شد اما از همان سالهای ۱۳۲۰ مورد انتقاد و حتی طنز قرار داشت (۱۱). به هر حال مهندس بازرگان که معتقد بود ایرانی ها روحیه تکروی دارند و با کار جمعی آشنا نیستند تلاش کرد با ایجاد انجمن هائی "روحیه جمعی" را تشویق و تبلیغ کند. نخستین انجمن مهندسين (که در واقع سندیکای مهندسين است) را شنیده ام که او پایه گذاری کرد که سالها دوام داشت و شاید هنوز هم هست. انجمن مهندسين مجله ای صنفی هم منتشر میکرد. در ادامه همین نظر و عمل، انجمن اسلامی دانشجویان، انجمن اسلامی مهندسين، انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی معلمین را هم پایه گذاری یا تشویق و حمایت میکرد. الهام بخش و تغذیه کننده همه این انجمن ها خودش بود که همواره از همکاری دکتر یدالله سبحانی (استاد زمین شناسی در دانشکده علوم دانشگاه تهران) و سید محمود طالقانی سخنران و پیشنهاد مسجد هدایت (خیابان استانبول) برخوردار بود.

پس از شهریور بیست و سقوط رضا شاه و تشکیل حزب توده و گسترش افکار ماتریالیستی، با توجه به آزادی نسبی که تا سال ۱۳۳۲ در ایران برقرار بود، تنور بحثهای دینی، ضد دینی، اجتماعی و سیاسی داغ بود. اندیشه های ماتریالیستی و مارکسیستی که با انتشار مجله دنیا توسط دکتر ارانی در ۱۴-۱۳۱۲ در محافل روشنفکران به تدریج مطرح شده بود، نوشته های پرشور و تند احمد کسروی علیه خرافات مذهبی و حملات او به شیعیگری، صوفیگری و بهائیکری تلاش دینداران برای فعالیت چه در قالب اصولگرای سنتی (از نوع فدائیان اسلام) و چه از نوع متجدد و طبق مد روز همه جا را فراگرفته بود. محافل روشنفکری و دانشجویی از هر نوع، غالبا تحت تأثیر فعالیت حزب توده یا در واکنش به آن بود، در حالی که افراد مذهبی اگر هم اعتقاداتشان را حفظ کرده بودند غالبا آن را مخفی می داشتند یا به اعتقادات مذهبی شان دست کم افتخار نمیکردند. مسلمان بودن مرادف «امل» بودن بود، اما بازرگان نخستین کتاب "ترمودینامیک" را که به عنوان کتاب درسی دانشکده فنی نوشت، با نام خدا آغاز می کند. نگارنده به یاد دارد که در سال ۱۳۴۱ زمانی که وی پیشنهاد کرد که انجمن اسلامی دانشجویان جشن تولد امام زمان (۱۵ شعبان) را در دانشکده فنی برگزار کند از آن استقبال نشد. ما ترجیح میدادیم جشن چیزی را بگیریم که بتوانیم از آن دفاعی هم بکنیم مثلا تولد امام حسین. اما او معتقد بود که درست چیزی که بحث انگیز است باید برگزار کنیم و به دفاع از آن برخیزیم.

بهرحال، انجمن اسلامی دانشجویان تا آنجا که می‌دانم در اوایل دهه ۲۰ تشکیل می‌شود و بازرگان در جلسات آن سخنرانی می‌کند. سخنرانی‌ها را خودش با خطی خوب و منظم می‌نوشت و بر اساس آن، بدون آنکه روخوانی کند صحبت می‌کرد، مثل کلاس درس. در اعتقادات دینی بازرگان، همواره انطباق و توجیه آن با "علم" حضور دارد. او همه را قبول دارد حتی معجزات را اما برای آنها توجیهی پیدا می‌کند. بازرگان متعبد ساده نیست. تعبد و تدین او غالباً با توجیهاتی که به نظر خودش علمی ست تبیین می‌شود. مهمترین کتاب بازرگان یعنی "راه طی شده" حاصل سه سخنرانی او در انجمن اسلامی دانشجویان در حدود سال ۱۳۲۷ است که بیست سال بعد، کتاب آموزشی مجاهدین بود.

بازرگان در آن سالها (دهه ۱۳۲۰) با سیاست هم کاری ندارد و حتی در جزوه ای به نام "بازی جوانان با سیاست"، جوانان و طبعا قبل از همه اعضای انجمن اسلامی دانشجویان را به درس خواندن بیشتر و کار یاد گرفتن و آنچه خودش "خدمت به مملکت" می‌نامید تشویق می‌کند. با روی کار آمدن مصدق و علاقه مندی بازرگان به سیاست های او (که ملهم از رویای استقلال «بورژوازی ملی» ست) و بعد قبول ریاست هیات خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس است که پای بازرگان به سیاست کشیده شد و بحث های انجمن اسلامی هم به تدریج از مباحث صرفاً دینی به سیاست نزدیک می‌شود. کسانی مانند مهندس عزت الله سحابی، مهندس علی اکبر معین فر، مهندس کتیرائی و مهندس یوسف طاهری که اعضای انجمن اسلامی بودند در اوایل سالهای ۳۰ دانشجو بودند و مجله ای هم به نام "فروغ علم" منتشر می‌کردند. مهمترین محور فعالیت های انجمن اسلامی "اثبات" کار آمد بودن و علمی بودن اعتقادات مذهبی و نادرستی ماتریالیسم و کمونیسم است. اما باید توجه داشت که آنها در این "مبارزه" لحنی دانشگاهی دارند و این با فحاشی های رایج جریانهای مذهبی آخوندی علیه مخالفین بکلی متفاوت بوده است. نکته گفتنی این است که چون یکی از جنبه های فعالیت های بازرگان و انجمن های اسلامی مبارزه با کمونیسم و ماتریالیسم بود چندان با مخالفت رژیم شاه و دستگاه ساواکش روبرو نبود و میتوانست در دانشگاه و مؤسسات وابسته به آن مراسمی بر پا کند ولی چون گردانندگان انجمن و سخنرانان عموماً مصدقی بوده و پس از ۲۸ مرداد بارها به زندان افتاده بودند تحت کنترل قرار داشتند. بازرگان خود نقل می‌کرد که در سال ۱۳۳۴ وقتی او را به زندان عشرت آباد برده اند دیده است که در زندان کتاب «عشق و پرستش» نوشته او را به زندانیان توده ای داده اند تا بخوانند در حالی که خود او را هم به زندان انداخته اند. این نوعی رابطه وحدت و تضاد با رژیم است که در مبارزه با کمونیسم وحدت داشتند ولی از نظر سیاسی با رژیم در تضاد بودند.

در آن زمان تحصیلات دانشگاهی برای فرزندان طبقات متوسط و پایین هم تا حدی فراهم بود و تحصیل در دانشگاه خرج زیادی نداشت و دانشجویان کمابیش با اعتقادات مذهبی سنتی آشنا بودند ولی با ورود به دانشگاه بسیاری از آنها که در ابتدا نماز هم می‌خواندند به تدریج از نماز و حتی اعتقادات خود فاصله می‌گرفتند. پیش از آنکه کسی جلب اندیشه های غیردینی و ضد مذهبی شود، نفس بالا رفتن اطلاعات علمی آنها رابطه شان را با اعتقاداتی که به کلی از مصرف افتاده بود می‌گسست. انجمن اسلامی دانشجویان در ابتدای امر، چنانکه گفتم، بیشتر جنبه اصلاح دینی داشت اما بعد در نتیجه شرایط سیاسی حاکم پس از ۲۸ مرداد جنبه سیاسی آن افزایش

یافت بطوریکه بازرگان، عزت الله سبحانی و عباس شیبانی در آن سالها به خاطر فعالیت در «نهضت مقاومت ملی» که بلافاصله پس از کودتا تشکیل شده بود به زندان افتادند. بعدها برخی از فعالین نهضت آزادی معتقد بودند که قبل از دایره سیاسی و تشکیلاتی نهضت، دایره دینی و انجمن اسلامی وجود دارد و باید در آن فعالیت کرد و در آنجا عناصر مناسب را یافت و به نهضت جلب کرد. همان کاری که احزاب سیاسی دیگر با تجمع ها و جنبش های اجتماعی می کنند.

درك تربیت شدگان مکتب بازرگان و انجمن اسلامی دانشجویان از اسلام با درك روحانیون یکی نبود و عموماً به تقلید از مجتهد و غیره پایبند نبودند. در خانواده بازرگان، سبحانی و دیگران کمتر کسی حجاب داشت. از آنها کسی تصور حکومت آخوندی نداشت. بازرگان به ضرورت دستگاه روحانیت در اسلام باور نداشت و در واقع مشمول اصطلاحی میشد که بعدها پس از روی کار آمدن خمینی آن را اسلام منهای روحانیت معرفی کردند. جریان اصلاح دینی به رهبری بازرگان البته می کوشید در بین روحانیون همفکران و یارانی بیابد و از آنها دعوت می شد در مراسمی که هرچندگاه به مناسبت اعیاد مذهبی برپا می شد سخنرانی کنند. مرتضی مطهری و محمد ابراهیم آیتی، مرتضی جزایری و محمد حسین بهشتی از این دسته بودند.

اکنون به تجربه خاص خودم می پردازم:

پیش از آنکه در سال ۱۳۳۹ به دانشسرای عالی تهران بروم تربیتی دینی داشتم. نماز و دیگر وظایف را انجام میدادم با قرآن و فرهنگ دینی آشنائی نسبی داشتم، با برخی از تلاشهایی که برای معرفی دین به عنوان امری زنده، لازم و منطبق با پیشرفت زمان انجام میشد آشنا بودم. سخنرانیهای رادیویی راشد (خطیب و استاد دانشگاه) که زبانی بسیار ساده و در عین حال استادانه داشت و بیشتر اخلاق فردی را تبلیغ میکرد و به اصطلاح يك واعظ متجدد بود گوش میدادم و نیز متن سخنرانی هایش را که گاه به صورت جزوه و کتاب نیز چاپ می شد خوانده بودم. برخی آثار بازرگان و آقای طالقانی را دیده و در برخی جلسات مسجد هدایت و يك بار هم در جشن مبعث که انجمن اسلامی دانشجویان در کوی دانشگاه (امیرآباد) برپا کرده بود و چند صد نفر در آن شرکت کرده بودند حضور پیدا کرده بودم. در آن زمان افکار مذهبی های متجدد حول این دور میزد که باید اسلام را در روزنامه و مجله و رادیو به زبان روز تبلیغ کرد، دبستان و دبیرستان خصوصی با رعایت مقررات و آموزش های اسلامی ساخت. در تهران نشریات متعددی بود از جمله نشریه ای ماهانه به نام "ندای حق" (بصورت روزنامه) که سردبیرش سید حسن عدنانی بود. در قم هم برخی از طلاب و استادان جوان دست به انتشار مجله ای به نام مکتب اسلام (به سردبیری ناصر مکارم شیرازی) و نیز فصلنامه و سالنامه ای به نام مکتب تشیع (که هاشمی رفسنجانی و محمد جواد باهنر آن را می گرداندند) زده بودند. در اواخر دهه ۳۰ در قم برخی از طلاب و تحصیل کرده های حوزه علاوه بر نوشتن مقالات در توجیه احکام اسلامی به ترجمه بعضی کتابهایی که در کشورهای عربی به همین منظورها نوشته شده بود میپرداختند؛ از جمله «عدالت اجتماعی در اسلام» و برخی دیگر از آثار سید قطب (از رهبران اخوان المسلمین مصر) که دو طلبه در آن زمان: سید هادی خسرو شاهی و علی گرامی ترجمه کرده بودند. کتاب دیگری از سید قطب یعنی «در سایه قرآن» را احمد آرام ترجمه کرده بود. تلاش اصلاح طلبان مذهبی در قم و حوزه های دیگر داستان

مفصلی دارد که مجال بیشتری می خواهد و لازم نیست از موضوع مقاله فاصله بیشتری بگیریم. رشد بورژوازی و گسترش اندیشه های نو در برخی کشورهای عربی مانند مصر و لبنان باعث شده بود که در زمینه های گوناگون حتی علمی در آنجاها کتابهایی نوشته یا ترجمه شود که در ایران به فارسی ترجمه میشد. در مصر نویسندگان و محققان مدرنی مانند طه حسین، نمایشنامه نویسی مانند توفیق الحکیم، صاحبان اندیشه های مادی مانند شبلی شمیل و نیز فرهنگ نویسی و تدوین دائره المعارف که پیش از ایران در آنجاها پدید آمده باعث میشد عناصر مذهبی متجدد در ایران به تجربه آنها نیز توجه داشته باشند. همین احساس خویشاوندی و همسایگی فکری شامل تجارب سیاسی دنیای عرب هم میشد. تجربه انقلاب مصر و الجزایر و تجربه وحدت عربی بین کشورهای مصر و سوریه و به ویژه موضوع فلسطین نیز توجه ما را بخود جلب میکرد.

تجربه فعالیت در انجمن اسلامی دانشجویان برای من ادامه يك مسیر خلاف جریان بود که سه سال پیش از آن با ترك تحصیل معمولی در دبیرستان و رفتن برای تحصیل علوم دینی در قم شروع کرده بودم. طی سه سال طلبگی، داوطلبانه سه کلاس سیکل دوم دبیرستان را هم خواندم و به روال تحصیل عادی برگشتم. با رفتن به دانشگاه که برخی از روحانیون مرا منع می کردند، و در جوی که کسی چندان به اسلام و مذهب توجهی نداشت عنصر فعال انجمن اسلامی دانشجویان شدم. پاییز ۱۳۳۹ هر هفته عصر جمعه در کتابخانه ای که به ابتکار و هزینه خانواده دکتر عباس شیبانی در کوچه ای به همین نام در خیابان امیریه تهران برپا میشد میرفتم. این گویا کتابخانه ای شخصی بوده که بعدا برای عموم در نظر گرفته شده بود و آن را کتابخانه بونصر شیبانی نام داده بودند (شاید به جای بونصر فارابی، آن را چنین نامیده بودند) تعداد حاضران بین ۱۵-۱۰ نفر بود. در هر جلسه یکی موضوعی را که رویش کار کرده بود به صورت سخنرانی عرضه میداشت و بعد مورد بحث و انتقاد قرار میگرفت. کسانی که در آن سال یادم هست سخنرانی کردند ابوالحسن بنی صدر که بیشتر سخنوری کرد، مهندس معین فر که گزارش سفر تحقیقی اش را به ژاپن در باره مقاومت ساختمانها در برابر زلزله ارائه کرد تحت عنوان در کشور آفتاب، جواد فلاطوری که استاد فلسفه در آلمان بود و از تجربه اش در شناخت و تحقیق اروپاییان درباره اسلام صحبت کرد و دکتر اقتصاد (که اتفاقا در اقتصاد دکترا داشت) و یکی هم محمد حنیف نژاد دانشجوی دانشکده کشاورزی کرج که درباره مطالعه (و نه قرائت) قرآن صحبت کرد. این اولین بار بود که میدیدم کسی برای فهم اسلام و وظایف مسلمانی به قرآن به عنوان يك جزوه راهنما و خودآموز برخورد میکند، قرآن با قطع جیبی با ترجمه مهدی الهی قمشه ای در دست داشت و برای یافتن شاهد حرفهایش، آن را مثل يك دفتر معمولی ورق میزد و این برخورد در نظر ما رهیافت جدیدی به قرآن بود. صراحت و صداقت و جدیتش و مطالعه ای که کرده بود برای همه جالب بود اما نه چیزی که همه حوصله پیگیری اش را داشته باشند. در آن سخنرانی او قرآن را تنها منبع معتبر برای درك اسلام می دانست نه احادیث و گفتار روحانیون. جلسه که تمام شد با هم تا پارک شهر و از آنجا تا اتوبوس های کرج که به نظرم در میدان مجسمه بود راه رفتیم و حرف زدیم. خیلی از عقب ماندگی و فساد روحانیون حرف زد. کتابی هم در آن زمان خوانده بود که از آن مثال می آورد. نویسنده کتاب یکی از روحانیون اصلاح طلب

و منتقد در عراق بود به نام شیخ محمد خالصی که حیدر علی قلمداران (معلم در قم و نویسنده ای منتقد که پس از انقلاب چند بار از سوی حزب الله مورد سوء قصد قرار گرفت) آن را ترجمه کرده بود، کتابی در انتقاد از وضع مسلمانان و روحانیت و دفاع از اسلام اصیل. در جلسات هفتگی انجمن غیر از بحث درباره موضوعاتی که به تبیین و توضیح مفاهیم اسلامی بر می گشت، به برخی تجارب سیاسی هم پرداخته میشد. در آن زمان، اوایل دهه ۱۹۶۰ سالهای التهاب در کشورهای عرب بود، وحدت مصر و سوریه، جنگ الجزایر (که ما بخاطر مسلمان بودن الجزایریها اهتمام خاصی بدان داشتیم) کنفرانس باندونگ و کشورهای غیرمتعهد. کسانی که در انجمن اسلامی بودند مانند خود بازرگان علائق خاصی به جنبش ملی و شخص مصدق و نظایر او در خاورمیانه و جهان داشتند. ما درباره سوکارنو هم علاقه داشتیم بدانیم. جوانی مشهدی به نام شریفیان مخفیانه از مرز گذشته و مدتی را در عراق و کشورهای عربی گذرانده بود و یادم نیست که خودش آمد تجربه اش را گفت یا اینکه از دیگران در باره او شنیده ام.

در آن زمان برای ما طبیعی بود که اعتقاد به قرآن و اسلام بکلی از آخوندها و آخوندیسم جداست. به گمانم حدود يك سال بعد، در جلسه ای از انجمن اسلامی دانشجویان که در منزل لطف الله میثمی (دانشجوی فنی و عضو انجمن) بر پا شده بود و یکی از روحانیون به اصطلاح روشن آن روزها به نام سید مرتضی جزایری که از جهاتی همدرس و همدیف مطهری محسوب میشد و به آیت اله میلانی (مشهد) بسیار نزدیک بود، طبق دعوت آمده بود تا برای ما که آن روز بیش از ۵۰ نفر گرد آمده بودیم سخن بگوید. آنجا هم همهء تلاش ما مصروف زدودن خرافات از اسلام میشد و ارائه چهره ای عقلانی و مهربان و بالنده و درخور روز از آن. وقتی صحبت جزایری به پایان رسید حنیف نژاد که دانشجوی کشاورزی کرج بود در نقد یا تکمیل حرفهای جزایری گفت همه بلاهاتی که مسلمانها میکشند از دست هم لباسی های شماس (یعنی آخوندها). و جزایری چاره ای جز پذیرش آن نداشت و تأیید کرد. این نمونه ای بود از نگاهی که در انجمن اسلامی نسبت به روحانیت وجود داشت. در واقع اسلام بدون روحانیت. انجمن اسلامی تحت تأثیر جو سیاسی داخل کشور (آزادی فعالیت جبهه ملی و دیگر احزاب) و نیز جو سیاسی مبارزاتی در کشورهای جهان سوم، کشورهای غیر متعهد، شور و هیجان ناسیونالیستی و ضد استعماری در کشورهای عرب و بویژه جنگ استقلال در الجزایر قرار داشت. ما اخبار این مبارزات را دنبال میکردیم، در آنچه در دسترسمان بود فعالانه شرکت میکردیم. فعالان سابق انجمن که دیگر دانشجو نبودند از جمله دکتر کاظم سامی (۱۲)، در کادر انجمن هم فعال بود. انجمن مجله ای منتشر میکرد به نام "پیکار اندیشه" (۱۳) که در واقع به معنای مبارزه نظری و دفاع از باورهای اسلامی در برابر مخالفین و ماتریالیستهاست. بر سر لوحهء نشریه نوشته بود: "پیکار اندیشه سرود زندگی و به گفته سرباز سنگر خدا پرستی خود زندگی است" که اشاره است به سخن منسوب به حسین بن علی که زندگی یعنی داشتن عقیده ای و پیکار در راه آن: «ان الحیاة عقیده و جهاد». در شماره اول مقاله ای بود در باره جنگ الجزایر و چون جبهه آزادیبخش الجزایر به تازگی يك دولت موقت به رهبری "فرحت عباس" تاسیس کرده بود، عکسی بزرگ و رنگی هم از وی ضمیمه هر نسخه به خریدار هدیه داده میشد. در انجمن اسلامی، ما با دیگر محافل مذهبی که سلیقه ما را نداشتند یعنی از روحانیت و خمینی در بست پشتیبانی

می کردند، یا به سیاست روز چندان کاری نداشتند (مانند جلسات درس فلسفی محمد تقی جعفری تبریزی) یا با محافل ضدبهایبی شیخ محمود حلبی (معروف به انجمن حجتیه) یا محفل هفتگی «فرهنگ نخعی» مربوط بودند پیوند و همکاری نداشتیم.

در همان سال ۳۹، کمیته (یا شورای) مرکزی انجمن برای انتخاب اعضای جدید این شورا فراخوان داده بود. اطاق بزرگ (پنج دری) منزل هاشم صباغیان (که به نظرم تازه از دانشکده فنی فارغ التحصیل شده بود) پر بود. هیأت جدیدی برای مرکزیت انجمن انتخاب شدند: محمد حنیف نژاد (کشاورزی)، محمد بسته نگار (حقوق)، علی آیت اللهی (پلی تکنیک)، سرکاراتی (پزشکی)، عبدالصمد (فنی)، عباس انوشه (تکنولوژی نارمک) و من (دانشسرای عالی). این دوره فعالیت انجمن بکلی با آنچه قبلاً بود تفاوت داشت.

اولین کاری که شورای جدید انجمن کرد تهیه و پخش بیانیه ای بود در قطعی بزرگ و روزنامه مانند، که درک و انتظار ما را از مسلمان بودن به معنای ضدیت با خرافات و سنتهای شرم آوری که به نام اسلام رایج شده نشان میداد. ما را در قبال آنچه در جامعه می گذرد و حقوقی که پایمال میگردد مسؤول می شناخت و به مبارزه دعوت میکرد و مبارزه با مفسد و ستمهای اجتماعی و ستمکاران حاکم را ادامه سنت و فریضه ای میدانست که در اسلام به ویژه شیعه رایج بوده با این یادآوری که امامان شیعه بخاطر موضعی که علیه ستمگران میگرفته اند همه کشته، زندانی یا مسموم شده اند. انجمن اسلامی در هر دانشکده وضع خاص خودش را داشت و مستقل بود و کار شورای مرکزی هماهنگی بین آنها بود. آنها به ابتکار خود از کسانی برای سخنرانی در جلساتی کوچک یا بزرگ دعوت میکردند. سخنرانان از اعضای سابق انجمن اسلامی بودند یا نزدیکان به آن، که امروز به عنوان ملی- مذهبی شناخته میشوند. تا آنجا که یادم هست مهندس شکیب نیا (که پست مهمی در شرکت مخابرات ایران داشت درباره اینکه چرا ارزش از کار حاصل می شود و پول نباید ارزش افزا باشد)، مهدی مظفری (امروز استاد دانشگاه در دانمارک درباره نقش تبلیغات در رژیم شاه)، حسام انتظاری از کمیته اجرائی نهضت (درباره ضرورت تشکیلات و نیز محمد توسلی در همین موضوع) همچنین جلال فارسی، اینها آمدند و در جلسه انجمن اسلامی دانشجویان دانشسرای عالی صحبت کردند. ما در سال ۱۳۴۰ یک جشن بزرگ تولد امام حسین هم بر پا کردیم با شرکت چند صد نفر در محوطه رستوران. در این جشن مهندس بازرگان یک سخنرانی زیر عنوان "اسلام جوان" ایراد کرد که ما آنرا چاپ و منتشر کردیم. چنانکه مرتضی مطهری نیز که روحانی و استاد دانشگاه بود و دکتر محمود صناعی رئیس دانشسرای عالی (که از نویسندگان مجله سخن بود و گرایش سوسیال دموکراتیک داشت) سخنرانی کردند. شرح این مراسم را کیهان در صفحه اول چاپ کرد. جمله ای معروف منسوب به امام حسین "ان الحیاة عقیده و جهاد" را یکی از اعضای انجمن به نام "وفادار" اهل همدان با خط زیبا بصورت تابلو نوشت که با رنگ طلائی چاپ کردیم. (گفتنی ست که چند چاپخانه حاضر نشدند آن را چاپ کنند و کسی که در خیابان شاه آباد پذیرفت و چاپ کرد ما را لو نداد. اما مسؤول چاپخانه ای دیگر به خاطر چاپ قبض کمک به زلزله زدگان قزوین، ما را به ساواک لو داد و اوراق توقیف شد. (تابلو را در پایان مراسم به حاضران هدیه دادیم. یک بار دیگر هم تابلویی با آیه «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً» چاپ کردیم که آقای احمد آرام آن را برایمان چنین ترجمه

کرد: «خداوند با دادن پاداشی بزرگ، جهاد کنندگان را بر خانه نشینان برتری بخشیده است». هر دو تابلو از پرونده کیفرخواست محاکمه آقای طالقانی سردر آورد و در کنار اتهامات دیگرش او را به ده سال زندان محکوم کردند. در انجمن اسلامی دانشجویان، دختران هم عضویت داشتند که مسؤولشان فاطمه حریری بود. ما بر حسب ابتکار خود برنامه های دیگری هم داشتیم از جمله تشویق مطالعه کتابهای مورد نظرمان (دینی و غیر دینی، اما نه ضد دینی) و مقالاتی که اسلام را به نحوی امروزین معرفی میکردند.

تشکیل هسته های مطالعاتی، پیشنهاد نوشتن مقاله یا نقد یا گزارش سفر نیز در برنامه ما می گنجید. به یاد دارم که لیستی قریب ۵۰ کتاب موجود در بازار که اغلب آنها مذهبی نبودند ولی به مسائل اجتماعی و فکری و سیاسی میپرداختند تهیه کرده بودیم و به اعضای انجمن که برای تعطیلات تابستان به شهرستانهای خود میرفتند میدادیم تا حتی الامکان برخی از آنها را مطالعه کنند و با دستاوردی باز گردند.

گاه به مناسبت اعیاد مذهبی مانند عید مبعث (۲۷ رجب)، ۱۵ شعبان نیز مراسمی بر پا میشد. دوبار در رستوران بزرگ کوی دانشگاه - امیرآباد- عید مبعث گرفته شد. یکی در سال ۱۳۳۸ که مهندس بازرگان سخنران اصلی بود و در آن از این ایده دفاع کرد که اسلام فراتر از سنتهایی ست که ما به آنها عادت کرده ایم و هیچ لزومی به رعایت آن سنتها نیست مثلاً ضرورتی ندارد که مسجد گلدسته داشته باشد یا مردم روی فرش زیلو بنشینند. مسجد میتواند سالنهای مدرنی باشد با میز و صندلی. [رفرم و مدرنیته اسلامی آن زمان این بود.] چنان که لزومی ندارد برای فهم اسلام از روحانیت دستور بگیریم. اسلام را بدون روحانیت میتوان فهمید و پیروی کرد (و طبیعی ست که این رقابت و چالشی آزاردهنده در برابر روحانیت تلقی می شد). این مطالب در يك گزارش انتقادی که يك طلبه به نام سيد عبدالرضا حجازی (۱۴) در قم تحت عنوان "در جشن دانشگاه چه گذشت" منتشر کرد جنجال برانگیخت. (آخر يك «فکل و کراواتی» روحانیت را زیر سؤال برده بود!). من که آن زمان هنوز در قم بودم به یاد دارم که آیت اله بروجردی دستور داده بود که به حجازی به خاطر دفاعش از روحانیت جایزه ای بدهند (۷۰۰ تومان آن زمان). سخنران دیگر آن جلسه حسن صدر بود، وکیلی زبردست و خطیب. او نویسنده چند کتاب از جمله "الجزایر و مردان مجاهد" است که مصدق بر آن تقریظ (تأیید) نوشته بود و نیز کتاب «دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان زرهی» و همچنین کتابی درباره «حقوق زن در اسلام». حسن صدر در سفر دکتر مصدق به لاهه در جریان داوری مربوط به نفت، به عنوان حقوقدان با وی همراه بوده است.

جشن دیگری هم در سال ۱۳۴۰ در همان کوی دانشگاه - امیرآباد- برپا کردیم که برای گرفتن اجازه اش نه تنها با سرپرست کوی، بهمنش (که می ترسیدیم ما را به پلیس تحویل دهد) تماس گرفتیم و موافقتش را جلب کردیم، بلکه همراه حنیف نژاد به دفتر دکتر احمد فرهاد رئیس دانشگاه رفتیم و از او اجازه خواستیم.

در انجمن اسلامی کلاسهای آموزشی هم ترتیب میدادیم. ما از برخی از شخصیتها مثل مرتضی مطهری، مرتضی جزایری، علی گلزاده غفوری خواهش کرده بودیم که در باره برخی مسائل که ما پیشنهاد میکردیم و مورد تأییدشان قرار میگرفت کلاس بگذارند. دو کتابچه "اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر" از علی گلزاده غفوری و "علل گرایش جوانان به مادی گری" از مرتضی مطهری حاصل همین تماسهاست که کار

ویراستاری آنها را من به عهده داشتم. هر هفته شب جمعه هرکس از ما معمولاً به مسجد هدایت، خیابان استانبول، میرفت که آقای طالقانی پس از نماز جماعت تفسیر قرآن میگفت و بعدها تحت عنوان "پرتوی از قرآن" چاپ شد. (در ۶ جلد). (این مناسبتی برای ارتباط ما با دیگر دانشکده ها، با دوستان همفکر در شهرستانها، با اشخاص و تمایلات ملی حتی لائیک بود. مسجد هدایت شب جمعه کانون اپوزیسیون اسلامی (از نوع گرایش بازرگان) بود. همین جریان بود که با دیگر شبکه فعالیتهاش مانند «شرکت انتشار» (که با سهام کوچک تشکیل شده بود و طبق طرحی بود که «سرمایه داری مردمی» یا *capitalisme populaire* نامیده می شود) یا مدارسی که این جریان دارا بود مانند دبیرستان و هنرستان نارمک و مانند آنها در شهرستانها عملاً گستره فعالیت نهضت آزادی را تشکیل میدادند.

انجمن اسلامی به مناسبت‌هایی مانند نوروز و غیره با انجمنهای اسلامی مهندسين و غیره پیک نیک هم بر پا میکرد. پیک نیک در عید سال ۱۳۴۰ برپا شد. با چند اتوبوس به باغی رفتیم که متعلق به یکی از ارادتمندان آقای طالقانی به نام حاج سعادت بود در حوالی سد کرج. جوئی بود حاکی از دوستی با کسانی که از قبل آنها را نمی شناختم، جوئی تقریباً بدون امتیازهای مقامی و شغلی، جوئی که برایم فراموش نشدنی بود. همه در کارهای بزرگ و کوچک شرکت می کردند. مهندس بازرگان با ما در صف غذا به نوبت ایستاده بود. مسابقه در سخنرانی کوتاه روی موضوعاتی که به قرعه گذاشته شده بود. بعد، بازدید از سد کرج برای گردش علمی و آشنایی با جوانب علمی و اقتصادی آن با برخی توضیحات دکتر سبحانی، و سپس دیدار دسته جمعی از بخش های مختلف مؤسسه سرم سازی رازی حصارک که گویا مهندس بازرگان در گسترش آن نقشی داشته بود. پس از بازدید از مؤسسه، یادم هست که در آمفی تئاتر مؤسسه رازی حصارک، بازرگان برای حاضران پیک سخنرانی کرد. تریبون در وسط صحنه بود و زیر عکس شاه قرار داشت. بازرگان همین که پشت تریبون قرار گرفت متوجه شد که زیر عکس شاه ایستاده، فوراً رفت و در گوشه سن (صحنه) ایستاد و گفت «ما از کوبیسم خوشمان می آید!» که همه اشاره اش را فهمیدند و کف زدند.

انجمن اسلامی در کنار انجمن های مشابه خود در تهران و شهرستان ها با کتاب ها و جزوات و سخنرانی هایی که تغذیه کننده اصلی و خط دهنده آن مهندس بازرگان بود در سال ۱۳۴۱ حتی کنگره ای هم در تهران تشکیل دادند به قصد اینکه دامنه فعالیت های خود را گسترش دهند و دوام بخشند. انجمن هایی که نتوانسته بودند شرکت کنند پیام فرستاده بودند از جمله انجمن اسلامی بانوان با امضای پوران بازرگان. انجمن پیک تلاش فرهنگی و نظری بود برای دفاع از دینداری در برابر ماتریالیسم و بیدینی، دفاع از آنچه «اسلام راستین» و «فارغ از خرافات» نامیده می شد. اما این تلاش به هیچ رو جدا از هویت طبقاتی و سیاسی نبود. جریانی بود از طبقه متوسط معتقد به «دولت قانون» و رشد آزاد سرمایه که بورژوازی و خرده بورژوازی در آن برای خود نقش «بورژوازی ملی» قائل بودند؛ جریانی مصدقی و مخالف با رژیم حاکم که اعضایش در سالهایی که من در آن فعالیت می کردم با نهضت آزادی و جبهه ملی همراه بودند. محمد حنیف نژاد در عین عضویت در انجمن اسلامی، نماینده دانشجویان وابسته به جبهه ملی در دانشکده کشاورزی کرج در کمیته دانشگاهی جبهه ملی و نیز در شورای دانشجویان نهضت آزادی بود. همین طور مهندس محمد

توسلی در ایران و سپس در آمریکا و نیز دکتر مصطفی چمران در آمریکا. من در سه تشکل فعال بودم ولی بودند کسانی از انجمن که فعالیت سیاسی نداشتند مانند کاظم اکرمی (که در رژیم کنونی وزیر آموزش و پرورش شد) یا علی آیت اللهی (که معاون وزیر دفاع شد). اعضای نهضت آزادی به خاطر آنکه (برخلاف جبهه ملی) نوك حمله را متوجه شاه نیز می کردند و او را به خاطر دخالت در امور کشور مسؤول و ناقض قانون می شناختند بارها به زندان افتادند. بازرگان و طالقانی در دادگاه نظامی به ۱۰ سال زندان محکوم شدند (۱۳۴۲).

انجمن اسلامی جریانی بود که خود را تابع روحانیت و مقلد مجتهدی نمی دانست و از اسلام سنتی فاصله می گرفت، اما مرزبندی روشنی هم با آن نداشت و در شرایطی می کوشید خود را با آنها هماهنگ سازد و از قدرت بسیجی که روحانیون داشتند در راه اهدافی که خود دارا بود و فکر می کرد کاملاً اسلامی ست استفاده کند. همبستگی محتاطانه با موج مخالفتی که روحانیون از جمله خمینی با رفرم های ۶ بهمن ۱۳۴۱ (موسوم به انقلاب شاه و ملت) از خود نشان دادند، یا حفظ روابط با آیت الله میلانی در مشهد به خاطر تمایلش به مصدقی ها. ستیز با ماتریالیسم و بیدینی در کتاب های آموزشی و سخنرانی ها و فاصله گرفتن از آن آشکار بود و همین رژیم شاه را تشویق می کرد که نسبت به انجمن در عین کنترل و مراقبت آن، سختگیری نکند. آخر انجمن ممکن بود از «افتادن برخی جوانان به دامان کمونیسم» جلوگیری کند! انجمن اسلامی دانشجویان پس از دستگیری سران نهضت آزادی در اوایل بهمن ۱۳۴۱ دیگر دوام نیاورد و تا آنجا که به یاد دارم فعالیتش به کلی متوقف شد. گفتنی ست که نه جبهه ملی و نه نهضت آزادی حرفی علیه فئودالیت (یا نظام پیشاسرمایه داری) نداشتند که بزنند جز شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه!» (۱۵). من و چند نفر دیگر هر فعالیتی (همه مخفی) که داشتیم در رابطه با نهضت بود. در تمام سالهای ۱۳۴۰ دیگر یادم نیست که نامی از فعالیت انجمن اسلامی دانشجویان شنیده باشم. در نیمه سالهای ۱۳۴۰ که حسینیه ارشاد فعالیت داشت و اصلاح طلبان مذهبی دست به فعالیت های تازه ای زدند که مؤثرترینش سخنرانی های دکتر علی شریعتی بود، انجمن اسلامی دانشجویان به فعالیت باز نگشت. در همین سالها گهگاه انجمن اسلامی مهندسیین جلساتی برگزار می کرد که برخی نوآوران دینی روحانیت هم در آن شرکت و سخنرانی می کردند مانند شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی که کتاب «شهید جاوید» را نوشت و تفسیری مادی، سیاسی از حادثه کربلا و «قیام حسین بن علی» ارائه داد، یعنی او را مردی سیاسی نشان داد که ولو به قیمت جانش حاضر نشده تسلیم قدرت جدید (یزید) شود و من برای اولین بار از او می شنیدم که امام حسین قبل از مایه گذاشتن از جان، مال و ثروتش را مایه گذاشته و شرحی مبسوط درباره ثروت امام داده بود که کسی از آن سخن نمی گوید. با اینکه آیت الله منتظری و مشکینی بر این کتاب تقریظ نوشته و آن را تأیید کرده بودند سروصدای فراوان برانگیخت و واپسگرایان روحانی او را طرد و تکفیر کردند و کتابش از بازار جمع شد. جوّ چپ که آن سالها بر جهان (از ویتنام تا چین و کوبا و جنبش مه ۱۹۶۸) و نیز در ایران غالب بود باعث می شد که متولیان دین هم با دیده منطقی و عقل (به طور نسبی) به دین بنگرند. طالقانی و بازرگان از اعتقاد به انتظار امام دوازدهم شیعیان، نه افسانه «ظهور مردی که بیش از هزار سال پیش در چاهی در شهر سامرای عراق پنهان شده»،

بلکه اشاره ای می دانستند به اعتقاد به آینده ای عادلانه که «حکومت جهانی واحد» (عنوان جزوه ای از بازرگان) را نوید می دهد. ما نسبت به جنبش انقلابی و جنگ استقلال در الجزایر بسیار حساس بودیم. نماینده ای از جبهه آزادیبخش به نام آیت شعلال که از ایران دیدن می کرد به مسجد هدایت هم آمد و سخنرانی کرد. در سال های ۱۳۴۰ هوا برای افکار دینی سنتی پس بود و شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی بر سر منبر از چه گوارا تجلیل می کرد و طالقانی آرزو می کرد که کاش می شد برای چه گوارا (که به تازگی کشته شده بود) مجلس ترحیم و یادبودی در مسجد هدایت برپا کند و نمونه های فراوان دیگر که در جای دیگری باید گفت (۱۶).

معدودی از فعالین انجمن اسلامی که در نهضت آزادی هم فعال بودند در تلاش برای کشف راه های «مبارزه با امپریالیسم» به نقد سیاسی نهضت آزادی رسیدند و در جوّ جهانی که از تجارب و نبردهای انقلابی سرشار بود و با توجه به شکست احزاب و جریانهای فرمیست، از جبهه ملی و نهضت آزادی و روحانیت و نیز حزب توده در خرداد ۱۳۴۲، راه حل خروج از بحران سیاسی را در پیش گرفتن مبارزه انقلابی مخفی و حرفه ای دیدند. با این گسست سیاسی، گروهی که بعدها «سازمان مجاهدین خلق ایران» نام گرفت پایه گذاری شد. گزینش راه انقلاب در عین حفظ چارچوب نظری اعتقادات اولیه اسلامی، این گروه را که دیگر با انجمن اسلامی و نهضت آزادی فاصله اش بیشتر می شد به تدریج به آموزش های چپ در نظر و عمل نزدیک کرد. سازمان انقلابیون حرفه ای لنینی بود و درک و تفسیر پدیده های اجتماعی و سیاسی و تاریخ به ماتریالیسم تاریخی نزدیک و نزدیکتر گشت بدون آنکه طبق همان آموزشهای بازرگان که در انجمن آموخته شده بود، پیوند فکری ما با اعتقاد به نیروی قادر ماورای طبیعی بریده شود.

اگر مهندس بازرگان اسلام خود را با محک های علمی (فیزیک و ترمودینامیک...) می سنجید، مجاهدین در پیمودن راه مبارزه ضد امپریالیستی خود و تلاش در راه آنچه به نفع ستمدیدگان جامعه می دانستند تنها به گرفتن تأییدی بر برداشت خود از دین اکتفا می کردند. اگر برای مهندس بازرگان مهم بود که برای ماهیت جن و فرشته توضیحی دست و پا کند و آنها را انرژی معنا می کند، برای کسانی که به مجاهدین پیوستند هیچ اهمیتی نداشت که قرآن به هفت طبقه در آسمان و زمین باور دارد. اما مهم بود که وقتی در نتیجه تجربه و مطالعه خویش فهمیده اند که کار منشأ ارزش است آیه ای هم در قرآن پیدا کنند که این را تأیید کند (و آن لیس للانسان الا ما سعی: واینکه برای انسان هیچ نیست جز آنچه کوشیده است سوره ۵۳ النجم آیه ۳۹). مجاهدین که از درون انجمن اسلامی و نهضت آزادی سربرآوردند دیگر هدفشان اصلاح دینی نبود. سیاست و توجه به مسائل زنده اجتماعی آنان را از پرداختن به الاهیات و تفسیرهای آن تا حد زیادی بی نیاز کرده بود. گرایش انجمن اسلامی و نهضت و کلاً طرفداران مکتب بازرگان عملاً دو جناح شدند: اقلیتی راه انقلاب و مبارزه با امپریالیسم پیمودند و رادیکالیسم، آنان را به مدارج بالاتری ارتقاء داد ولی اکثریت افراد این طیف در عین حفظ یا بیان عواطف خود نسبت به مجاهدین، در عمل با آنان همراهی نکردند و طیف ملی مذهبی را که امروز بقایایش را می بینیم نمایندگی می کنند (۱۷).

سفر به قم با درگذشت آیت الله بروجردی

نهاد روحانیت شیعه که در ایران به صورت يك قدرت موازی از عهد صفویه به بعد در کنار حکومت خودنمایی می کرد، گاه دست در دست حکومت داشت و زمانی برای به دست آوردن سهم بیشتر از قدرت سیاسی در رقابت با آن بسر می برد. در آن عهد مراجعی وجود داشتند مانند مجلسی، و نیز شیخ بهاء الدین عاملی (شیخ بهائی) که نخستین رسالهء عملیه را به فارسی به نام «جامع عباسی» نوشت. (در رسالهء عملیه برای شیعیان شرح داده می شود که وظایف عملی شان در برابر خدا و افراد جامعه چیست از عبادات تا معاملات و امور دیگر). علت اهمیت مذهب شیعه و نظریه پردازان و کارگزارانش این بود که اینان ایدئولوژی نخستین حکومت مرکزی ایران را پس از قرنهای ملوک الطوائفی فراهم کرده بودند تا در برابر خلافت عثمانی (سنی)، ایران واحد و متمرکز شیعی پا بگیرد. و طبیعی بود که آنها در قدرت سیاسی حق آب و گل داشته باشند. روحانیت شیعه (و تنوریزه کردن مرجعیت و ضرورت تقلید هر فرد شیعه از يك مجتهد) به تدریج جا افتاد و در زمان آیت الله سید حسین بروجردی به گسترده ترین حد از نفوذ خود رسید. از نیمهء دوم دههء ۱۳۲۰ تا پایان دههء ۱۳۳۰، او بر دنیای شیعه (ایران، و بخش هایی از عراق، لبنان، پاکستان و افغانستان و هر جای دیگر که شیعیان بودند) نفوذی چشمگیر داشت. مدارس متعدد برای طلاب حوزه های علمیه دینی و اقامت و هزینهء زندگی آنان فراوان برپا کرد، در شهرهای بزرگ چند کشور شیعه نشین نماینده داشت. وجوهات شرعی (زکات و خمس و سهم امام و غیره) از همه جا به سوی قم (که «دربار» او قرار داشت) بدون هیچ کنترل رسمی و بانکی سرازیر بود. مجتهدین جامع الشرایطی که ممکن بود رقیب او محسوب شوند یکی پشت سر دیگری درگذشتند از جمله آیت الله صدر (که به گفتگو و روابط با اهل تسنن اهتمام می ورزید و در لبنان هم نماینده ای داشت)، آیت الله محمد تقی خوانساری (که قاطعانه «حکم» ملی شدن صنعت نفت را به حمایت از مصدق صادر کرده بود) و آیت الله حجت. پس از جنگ جهانی دوم مجتهدین بزرگی که بطور نسبی دارای افکاری باز و بردبار بودند از سید ابوالحسن اصفهانی مقیم نجف گرفته تا برخی دیگر که برشمریم از دور خارج شدند و جای آنها را بروجردی گرفت. رسالهء عملیهء او به نام توضیح المسائل تلاش نوینی بود برای گسترش هرچه بیشتر نفوذ يك مرجع تقلید در بین مردم عادی. بروجردی کودتای ۲۸ مرداد را تأیید کرد و به شاه تبریک گفت. طی سال های دههء ۱۳۳۰ رابطه بین دربار و قم ادامه داشت. شاه که زیر فشار آمریکایی ها و با روی کار آمدن کندی ناگزیر بود اصلاحات ارضی را در ایران به اجرا درآورد (هم از اینرو که گسترش سرمایه داری نیاز سرمایه جهانی بود و هم از اینکه آمریکا از خطر کمونیسم می ترسید) با مخالفت بروجردی روبرو بود و اصلاحات ارضی عملاً نتوانست به اجرا درآید تا زمانی که بروجردی درگذشت (فروردین ۱۳۴۰).

با مرگ بروجردی جهان شیعه با خلأ قدرت روبرو گشت و هیچ بدیل شایسته ای وجود نداشت. شاه نمی خواست که مرجع بزرگ تقلید در قم باشد لذا برای آیت الله حکیم که عراقی بود و در نجف می زیست تلگرام تسلیت فرستاد. در ایران چند نفر بودند مانند آیت الله سید کاظم شریعتمداری و گلپایگانی و مرعشی نجفی در قم، آیت الله میلانی در مشهد و دیگران (خمینی هنوز مطرح نبود زیرا او هنوز رسالهء عملیه نداشت. خمینی استاد در حوزه دینی قم بود، اما به عنوان مجتهد اعلم که از او تقلید کنند شناخته نمی شد. او در سالهای

۱۳۴۰ با استفاده از نردبان سیاست به مقام مرجعیت رسید. او اولین مرجع تقلید است که عمدتاً به خاطر مواضع سیاسی اش علیه شاه به مرجعیت رسید.

اصلاح طلبان دینی چه در لباس روحانی مانند مطهری و طالقانی و... چه در لباس شخصی مانند مهندس مهدی بازرگان به فکر شورای مرجعیت افتاده بودند تا به اصطلاح این نهاد رهبری شیعه را از افتادن به این دام که همه کارها به يك نفر و اطرافیان‌ش بیفتد جلوگیری کنند. کسی که مرجع تقلید می شد مانند بروجردی، به رغم سالخورده‌گی و گوش بسیار سنگین (خود بروجردی) یا نابینا (مانند آیت الله قمی در نجف) همچنان حق داشت که در امور کوچک و بزرگ دینی و غیر دینی دخالت کند و سرنوشت زندگی فردی و اجتماعی میلیون‌ها نفر شیعه به او سپرده می شد.

در يك هیأت نمایندگی متشکل از دهها نفر از طرف انجمن های اسلامی دانشجویان و غیره برای شرکت در مراسم بزرگداشت آیت الله بروجردی در مسجد اعظم قم و طرح تصویری که خود از اسلام و مرجعیت شیعه در شرایط آن زمان داشتیم به قم رفته بودیم. در اتوبوس در نیمه راه یکی از اعضای سابق انجمن که دیگر عضو انجمن اسلامی مهندسين بود به نام حسن عرب زاده برخاست کمی صحبت کرد و شعار داد با امید به اینکه «حکومتی داشته باشیم مثل ۷ سال پیش» یعنی حکومت مصدق. در جو خفقان زده آن سالها برای من این شعاری به یاد ماندنی بود. در مجلس چند هزار نفره مسجد اعظم قم یکی از مسؤلین با سابقه انجمن، مهندس هاشم صباغیان، بیانیه انجمن را خواند که تا حدودی پیشنهاد «شورای مرجعیت» در آن گنجانده شده بود. به چند مجلس و مناسبت دیگر هم دسته جمعی رفتیم که تقریباً همان «وحدت حوزه و دانشگاه» را که پس از انقلاب رژیم پیش می کشید تداعی می کند.

سفر دوم ما به قم زمانی ست که در سال ۱۳۴۱ خمینی را پس از دستگیری اول آزاد کرده بودند. جمعیت مردم از شهرهای مختلف به سوی خانه خمینی که حیاط بزرگی داشت سرازیر بود. ما هم دسته جمعی و با پلاکارد و شعار رفتیم. خمینی در يك پنجدری بزرگ کنار دریچه نشسته بود و دستش را از دریچه بیرون آورده روی متکا گذاشته بود تا مردم صف بسته دستش را به احترام و انقیاد ببوسند. ما در این صف نرفتیم و در جای دیگری باقی ماندیم. در همان منزل با جمعیت کثیری که حضور داشتند بلندگو و تریبونی هم بود که کسانی نظر و پیام و حرف خود را خطاب به خمینی و جمعیت حاضر می گفتند. خواست ما در نوشته ای که خواندیم تا آنجا که یادم هست این بود که روحانیون در مبارزه با حاکمیت، به جای مخالفت با اصلاحات ارضی و شرکت زنان در انتخابات و...، با مداخله آمریکا و اسرائیل در امور ایران مخالفت کنند و در برخورد به رژیم شاه هیچ سازشی از خود نشان ندهند و با یادآوری برخی آیات قرآنی نتیجه می گرفتیم که تا محو کامل دشمن باید به پیش رفت. سپس ما از خمینی وعده ملاقات خصوصی خواستیم که موافقت نکرد به این دلیل که من از «آقایانی که تشریف دارند چیزی پنهان ندارم». برخی شاگردانش از جمله خلخالی که می شناختم حضور داشتند. من که سخنگوی جمع بودم گزارشی دادم از فعالیت های انجمن که با الهام از افکار بازرگان و طالقانی انجام می شد و هدف از آنها فهم و بحث مسائل اسلامی ست و نیز کلاس های آموزشی که زیر نظر مطهری و علی غفوری و مرتضی جزایری و محمد تقی جعفری تبریزی داشتیم و اضافه کردم که

در مباحث ایدئولوژیک و تحلیل اقتصادی کمبودهای چشمگیر داریم و اینکه در این موارد باید کار مناسب صورت گیرد تا بتوان در برابر مکاتب دیگر که در این موارد دستشان پرتر است و برنامه دارند ایستاد (منظورم ماتریالیست ها، توده ای ها و جامعه سوسیالیست ها بود). خمینی در جواب، روی همین کمبود درنگ کرد و گفت اسلام هیچ کم ندارد. اسلام برنامه دارد و با تعجب گفت که حتی به شما جوانان مسلمانان هم فهمانده اند که اسلام برنامه اقتصادی ندارد...»

کسانی که با روش فکر و کار ما مخالف بودند و به خمینی ارادتی کورکورانه داشتند حتی از دانشگاهیان، این جواب خمینی را نقطه ای منفی برای ما برداشت کردند و به گوش دوستانمان که در زندان بودند نیز رساندند. این گذشت. اما ۱۵ سال بعد که خمینی با سقوط سلطنت برسر کار آمد و نیز ۳۰ سال بعد از آن که رژیمش قدرت همه جانبه را بر ایران اعمال کرده آشکارا نمایان شده است که اسلام و اسلامگرایی هیچ برنامه ای غیر از آنچه در سایر کشورهای سرکوبگر سرمایه داری اجرا می شود ندارد و به گفته سمیر امین: «اسلام سیاسی هر شکلی به خود بگیرد يك بن بست تاریخی ست، نه پاسخ به مسأله. اسلام سیاسی کاملاً با مدیریت سرمایه داری ارتجاعی چه در عرصه زندگی اقتصادی و چه اجتماعی می تواند سازگاری داشته باشد.»

اما ملاحظاتی در جایگاه طبقاتی - تاریخی انجمن

انجمن اسلامی دانشجویان و همتهای فکری و عملی آن و کسانی که الهام بخش آن بودند، کوششان بر این بود که خود را از تعصبات و برداشت های آشکارا خرافی دور نگه دارند؛ زیرا داشتن يك اسلام خرافی و عقاید جاهلانه و آخوندی باعث سرشکستگی و خجالت بود. لذا تفسیر آنان از اسلام و عقاید دینی «شیک» و «شانه زده» بود، اما به دلیل عدم گسست از دگم های دینی و اعتقاد به وحی و ماوراء الطبیعه (که چقدر در توجیه آن کوشیده بودند) به شدت پایشان در بند بود و هیچ چیز از مسلمات یا غیرمسلمات عقاید دینی را صریحاً و علناً زیر سؤال نمی بردند. برای حج چه تفسیرهای خیالی و غیر واقعی نوشته بودند (نک به سفرنامه های طالقانی، بازرگان، علی شریعتی، علی گلزاده غفوری از حج، هر يك جداگانه و در سالهای متفاوت. لازم به گفتن نیست که سفرنامه حج آل احمد به نام «خسی در میقات» هم تا حد زیادی تحت تأثیر همین ها ست) که تنها با داشتن ایمانی کورکورانه و بدور از «منطق خرد» و به قصد توجیه و بازاریابی این سنتها و دوام آنها می توان چنین چیزهایی نوشت. آنها به رغم زیر سؤال بردن درك سنتی از اسلام و هیاهو بر سر آن، جرأت این را نداشتند که از کشتار میلیونها گوسفند در مناسك قربانی یا از پرتاب سنگ به شیطان (!) یا آوردن آب زمزم برای گذاشتن در کفن خود (نک به وصیتنامه مهندس بازرگان) انتقادی بکنند که این رفتارهای ارتجاعی و خنده دار را زیر سؤال ببرد. تاریخ (بخوایم یا نخواهیم) با طبقاتی سر و کار دارد که در دفاع از منافع طبقاتی و ایدئولوژی شان البته پیگیر هستند. جنبش اصلاح دینی هم از این امر مستثنا نیست. دین لازمه حفظ آن منافع است. بورژوازی ایران از آنجا که اصیل نیست نه در ضدیت با فئودالیتة (نظام پیشاسرمایه داری) کاری کرده، نه در فاصله گرفتن قاطعانه از مذهب. برای آنها مهم این است که این رشته اعتقادی بریده نشود. شاید برخی تصور کنند که به دلیل همین اعتقادات بوده که انجمنی ها و نهضتی های سالهای پیش از انقلاب و کلاً ملی - مذهبی ها، خود را با خمینی زیر يك چتر می دیدند و لذا زیر خرقه او رفتند، ولی گمان می کنم درست

تر این است که بگویم آنان آمال طبقاتی خود را در رژیم جمهوری اسلامی قابل تحقق می دیدند. این رژیم هر قدر هم که به آنان بی مهری و ستم کند باز هم رژیم خودشان است.

طیف انجمنی ها (چه دانشجو، چه مهندس و...) در چارچوب يك جامعه بورژوازی و ارزش های آن می کوشیدند از دیگران چیزی کم نداشته باشند و نداشتند. مقام های دانشگاهی و مشاغلی مانند مهندسی مشاور در پروژه های ساختمانی و صنعتی دولتی و خصوصی را اشغال می کردند. مهندس منوچهر سالور (پدر صنعت سیمان ایران) که ریاست چند کارخانه سیمان و قند را بر عهده داشت؛ مهندسان مشاور معین فر، کتیرایی و طاهری که هر سه در کابینه بازرگان وزیر شدند و مهندس تاج (شرکت برق و بعد وزیر نیرو) و پروژه های ساختمانی و سدسازی و ... آنها به دلیل گرانش مصدقی کما بیش آشکار در دستگاه دولتی شاه راه نداشتند چنانکه خودشان هم غالباً از آن برحذر بودند، اما از آنچه «خدمت به مملکت» می نامیدند هیچ کم نداشتند. بعدها هم وقتی به کمک خودشان رژیم جمهوری اسلامی برپا شد به خدمت رژیم خمینی درآمدند. مهندس عزت الله سبحانی پس از بازگشت از کنفرانس برلین (سال ۲۰۰۰) وقتی دستگیرش کردند و مزاحمش شدند حرفش این بود که برای دفاع از رژیم به آلمان رفته بوده. نقش جریان «انجمن اسلامی - نهضت آزادی» در زین کردن اسب قدرت برای خمینی آنقدر منفی ست که شاید کمتر جریان سیاسی به چنین عاقبتی گرفتار آمده باشد که در استقرار این رژیم سرمایه داری و مذهبی وحشی تا این حد سهم داشته باشد.

بازرگان که در چند سخنرانی درباره دین و سیاست معتقد بود که فعالیت سیاسی اش چیزی جز وظیفه شرعی نیست، به رغم همه پافشاری ها و مقاومتی که علیه استبداد شاه از خود نشان داده و به سالها زندان محکوم شده بود، به رغم همه آزادیخواهی لیبرالی اش (می گویم لیبرالی، چون آزادی مورد نظر او هرگز شامل کارگران و دهقانان و آنان که در معرض ستم ملی هستند نمی شد)، به رغم آنچه از فرهنگ بورژوازی فرانسه آموخته بود هرگز لائیک و سکولار نشد. درست است که در مخالفت با ولایت فقیه جسورانه هم سخن می گفت ولی هرگز حکومت اسلامی را نفی نکرد (در آخرین مصاحبه اش هم با فرانکفورتر راوندشوا با اینکه راه را در سقوط رژیم می بیند از اینکه بدیلی برای آن وجود ندارد آینده را تاریک می بیند - چشم انداز شماره ۱۴، زمستان ۱۳۷۳، چاپ پاریس)

در تاریخ معاصر ایران، جریانی که با افکار و نوشته ها و اعمال مهندس بازرگان مشخص می شود و بیش از ۳۰ سال فعالیت او را بیشتر در محافل دانشگاهی و فارغ التحصیلان دربر می گیرد، اقلیتی کوچک بود که با روی کار آمدن خمینی ابتدا بیشترین ناز شست به او داده شد. (اولین نخست وزیر بازرگان و کابینه اش که غالب آنها از نهضت آزادی بودند و چهار - پنج نفر از جبهه ملی و امثال آن، و وقتی از بازرگان پرسیدند چرا همه را از دوستان خود انتخاب کرده اید گفت در ایران قحط الرجال است، همچنین اولین رئیس سنی مجلس شورای ملی (دکتر یدالله سبحانی) و شرکت چند نفر از آنان در شورای انقلاب. تحقیر و طرد و ممنوعیت هایی که برای آنان از همان سال ۵۸ پس از کنار گذاشته شدن بازرگان از دولت به وجود آوردند مانع از آن نشد که آنها واسطه استقرار رژیم جمهوری اسلامی باشند و از دفاع از آن دست بکشند. این رژیم

رژیم آنها ست هر چند بخش دیگر حاکمیت دست و پایشان را ببندد. آنها هرگز علیه کلیت رژیم و ماهیتش چیزی نگفته اند.

از عهد مشروطیت، افکار سوسیال دموکراسی در ایران تا حدی مطرح شده بود، انتقادات زنده یاد احمد کسروی از شیعیگری، صوفیگری و بهایی گری و روشنگری هایش بازتاب یافته بود، فعالیت های دکتر تقی ارانی و انتشار مجله دنیا (که به خودی خود در آن دوره سیاه رضاخانی يك حادثه مهم بوده)، کتابها و مقالات تنوریك در بحث ماتریالیسم و مارکسیسم و سازماندهی های حزب توده و جنبش کارگری و جوانان و زنان گسترش چشم گیری داشت، جریان اصلاح دینی را به چنگ زدن هر چه بیشتر به عقاید سنتی واداشته پیوندی ناگسستنی در چارچوب اتحاد طبقاتی (و به رغم تفسیرهای مدرن و مد روز) بین اصلاح طلبان لیبرال و طرفداران دین سنتی ایجاد کرده بود، به طوری که اصلاح طلبان را یارای جدایی از آنان نبود، بلکه در خدمت آن (یعنی دین سنتی) قرار می گرفتند. آنها به رغم نیت «صادقانه» و برخورد های «منطقی و عقلانی» و «دلسوزانه» شان، جایگاه تاریخی ای دارند که نه پیشروانه، بلکه واپسگرا ست. آقای طالقانی به رغم تفسیرهای مد روز از قرآن، در پایان تفسیر هر سوره، در کتاب «پرتوی از قرآن» ثواب خواندن آن را هم نوشته بود که من یادم هست موجب تعجب مجاهدین دهه ۴۰ بود و چیزی نداشتند بگویند جز اینکه «مال آخوند بودنش است». «بازرگان برای اینکه پیشنهاد مصدق را دائر بر به عهده گرفتن ریاست هیأت خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس بپذیرد یا نه، پیش طالقانی رفته تا استخاره کند (و جالب اینکه تنها او نیست که چنین ذهنیتی داشته است. مهندس کاظم حسینی استاد دیگر دانشکده فنی نیز برای اینکه مصدق را در دادگاه لاهه همراهی کند یا نه، به استخاره متوسل می شود). همین دو مثال از دو پیش کسوت، بازرگان و طالقانی، مرا از آوردن مثالهای متعددی که در زندگی این طیف از اصلاح طلبان مذهبی دیده ام (و خود در جوانی شاگرد یا همکار آنان بوده ام) بی نیاز می کند.

جریان اصلاح دینی به رهبری بازرگان - طالقانی (چه در انجمن های اسلامی و چه در نهضت آزادی) به حکم جایگاه طبقاتی و ایدئولوژیکش نمی توانست پیام آور عصر روشنگری و روشن نگری و دموکراسی و لائسیته باشد، بلکه ترس از خطر کمونیسم آنان را به آراستن «نقش ایوان» «دین واداشته حال آنکه خانه دین «از پای بست» ویران است و نمی توان با سخنان «علمی وار» و شعار و جمله پردازی آن را مد روز کرد.

آقای طالقانی در مورد واقعه آذربایجان روایت می کند که از طرف جمعی از علما و مجامع دینی انتخاب شده بوده تا به زنجان برود و ارتش [شاه] را که از زنجان جهت سرکوب فرقه دموکرات آذربایجان حرکت می کرده تشویق کند: «صبح آن روز که ارتش و قوای چریک حرکت می کردند آنها را از زیر قرآن رد کردم و به گوش يك آنها دعا خواندم و سر و روی آنان را بوسیدم. پس از متجاوز از ده شبانه روز مطالعه و فعالیت به تهران برگشتم و از مشاهدات و مطالعات خود بیش از پیش متوجه شدم که انحراف های فکری عده ای از مردم و جوانان و عواقب آن خطری بزرگ برای تمامیت و استقلال کشور دارد که ممکن است به نابودی و تجزیه آن بکشد و تکلیف شرعی خود دانستم که اهتمام بیشتری در تشکیل جلسات مرتب و مفصل و منظم که مدتها در راه آن می کوشیدم برای سخنرانی، بحث و انتقاد بر محور اصول برهانی خداپرستی و رد

و انتقاد بر اصول ماتریالیستی و کمونیستی بنمایم. در نتیجه سپاهی از دانشجویان برای بحث و فهم اصول اسلامی و مقایسه آن با اصول مادی تشکیل دادم که در دانشگاه و خارج دانشگاه آثار آن آشکار و هویدا گردید و بر محور همین فکر و نظر انجمن اسلامی دانشجویان و پس از آن معلمان و اطباء تشکیل گردید. بنابر این، تشکیل انجمن های اسلامی به دو منظور بود یکی وظیفه کلی دینی که جوانان با بحث آزاد اصول دین را دریابند (...) و وظیفه خاص دیگری که پیش آمده بود مبارزه منطقی با اصول ماتریالیسم که اذهان جوانان و تحصیل کرده های ما را می رفت که فرا گیرد» (باید یادآوری کنیم که طالقانی پس از واقعه آذربایجان افراط کاریها و ستمگری ارتش را محکوم کرد چنان که اقدامات عمرانی فرقه دموکرات را نادیده نگرفت) [نقل از کتاب «طالقانی و تاریخ» نوشته بهرام افراسیابی و سعید دهقان، انتشارات نیلوفر تهران ۱۳۶۰، ص ۷۳ و ۷۵].

دین خمینی همان حکم کرد که منافع طبقاتی رژیمش ایجاب می کرد، دین جریان بازرگان و طالقانی هم در شرایط خاص ایران نمی توانست چیز بهتری عرضه کند. نمونه اش موضعگیری آنها در مواردی است که با رژیم منافع مشترك داشتند مانند سرکوبها و قتل عام های ده ها هزار نفری سالهای ۱۳۶۰ یا سرکوب کارگران و زحمتکشان و نیز در کردستان و بلوچستان و خوزستان یا جاهای دیگر. آنها حق دارند که زندانی شدن خود و دیگر ملیون را پس از ۲۸ مرداد ۳۲ محکوم کنند ولی زندانی شدن توده ای ها چگونه؟ و در دهه پنجاه از زندانی شدن مجاهدین ناراحت بودند و پیام های همبستگی خصوصی می فرستادند ولی قلع و قمع کمونیستها چگونه؟ امروز هم آه و ناله های ملی - مذهبی به عرصه هایی محدود می شود که حوضچه «آب خرد» زندگی شان با سختگیری های «برادران حاکم» آشفته می شود.

اصلاح طلبی همیشه و همه جا هست زیرا بازتاب کنش و واکنش های طبقاتی و ایدئولوژیک درون جامعه است. هیچ حکم کلی و همیشگی طبعاً نمی توان صادر کرد. آنها نقش تاریخی خود را ایفا کرده اند. زمانی گام هایی به جلو برداشته اند و زمانی دیگر به دلیل همان منافع طبقاتی خود جانب ارتجاع را گرفته اند.

برای جریانی فکری و سیاسی که من در آن بوده ام مرحله فعالیت در انجمن و ادامه آن مرحله ای انتقالی بوده است، زیرا با آن اهداف و انگیزه های مبارزاتی که ما دارا بودیم این مرحله برای امثال من شاید گذرگاهی ضروری بوده تا به تدریج از وزنه اندیشه دینی در ذهن و مبارزه ما کاسته شود، تا سرانجام، پس از طی مراحل دشوار، از آن گسست کنیم، تا به همراهی با طبقات زحمتکش و ستمدیده ای بپردازیم که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، کارگران و زحمتکشانی که خود را متعلق به آنان می دانیم و بالاخره از ایده کمونیسم و ضرورت کوشش در راه رهایی بشر از استثمار دفاع کنیم که خود تازه آغاز راه است. این ارزیابی سریع و کوتاه نه امیدها و خوش قلبی ها و فضیلت های فردی بازرگان ها و دیگران را نفی می کند و نه از ارزش تاریخی آنها می کاهد. بل، تنها بر این نکته تأکید می ورزد که در مصاف مبارزه طبقاتی و دستگاه های ایدئولوژیک توجیه کننده آنها، آنچه تعیین کننده است همانا جایگاه و سمتگیری طبقاتی است. یادداشتها :

*در اینکه موضوع این نوشته، یعنی فعالیت فرهنگی (دین شناسی) و سپس سیاسی جمعی از دانشجویان، می تواند جزء «جنبش دانشجویی» به طور کلی تلقی شود یا نه، ابتدا درنگ و کنکاش کردم و سپس به نظر رسید که در کلیت آن می گنجد .

۱- والله الذی ارسل الریاح (و خداوند کسی ست که بادها را می فرستد) سوره ۳۵ آیه ۹ .

۲- هو الذی یصورکم فی الأرحام کیف یشاء (او کسی ست که بدانگونه که خواهد شما را در رحمها نقشبندی کند) سوره ۳ آیه ۶ .

۳- و ما تسقط من ورقة الا یعلمها (و هیچ برگگی [از درخت] نمی افتد مگر آنکه [خدا] آن را می داند) سوره ۶ آیه ۵۹ .

۴- تعزُّ من تشاء و تذلُّ من تشاء (به هرکس که خواهی فرمانروایی بخشی و از هرکس که خواهی فرمانروایی بازستانی) سوره ۳ آیه ۲۶ . [ترجمه آیه ها برگرفته از ترجمه بهاء الدین خرمشاهی ست از قرآن].

۵- نك. به مقاله هیثم مناع «تفتیش عقاید در تاریخ عرب و اسلام» در آرش ۴۲-۴۱ اوت - سپتامبر ۱۹۹۴ .

۶- ترس از خواندن درس تکامل طبیعی و تئوری داروین در مدرسه صرفاً به ۶۰ سال پیش در ایران یا به برخی دست اندرکاران کنونی جمهوری اسلامی بر نمی گردد. در آمریکا نیز در برخی از ایالت ها، از زمان ریگان به بعد، ممنوع شده است. نك به کتاب دومینیک لوکور: آمریکا از کتاب مقدس تا داروین، انتشارات دانشگاهی فرانسه ۱۹۹۲:

Dominique Lecourt, L'Amérique entre la Bible et Darwin, PUF, Paris ۱۹۹۲ .

۷- ألم نجعل الأرض کفأً (آیا زمین را فراگیر نساختم؟) سوره ۷۷ آیه ۲۵ .

۸- درباره نسخ یعنی منسوخ شدن احکام نك. از جمله به: آیه ۱۰۶ از سوره ۲ (بقره) و توضیحی که بهاء الدین خرمشاهی در ترجمه اش از قرآن، ذیل همین آیه در ص ۱۷ آورده است.

۹- در باره تلفیق دین و فلسفه و مباحثی که برانگیخته نك. از جمله به «تاریخ فلسفه در جهان اسلامی» اثر

حنا الفاخوری و خلیل الجر ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات زمان، تهران ۱۳۵۸، فصل پنجم «اخوان الصفا» ص ۱۹۰. نیز در لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین ذیل اخوان الصفا.

۱۰- نك. داریوش آشوری، عرفان ورندی در شعر حافظ (بازنگریسته هستی شناسی حافظ) نشر مرکز،

تهران ۱۳۷۹

۱۱- سعید نفیسی در یکی از کتابهایش به گمانم «نیمه راه بهشت...»

۱۲- دکتر کاظم سامی روانپزشک که همراه با محمد نخشب و دوستان دیگرش «نهضت خدایپرستان

سوسیالیست» و بعدتر «حزب مردم ایران» و سپس «جمعیت آزادی مردم ایران» (جاما) را تأسیس کرده بود،

با غلامحسین ساعدی همکار بود و کتابی تخصصی باهم نوشته یا ترجمه کرده بودند، بارها در دوره شاه به

زندان افتاد و جسورانه مبارزان زخمی یا بیمار جنبش چریکی را مداوا می کرد، در دولت بازرگان وزیر

بهداری بود و در آذرماه ۱۳۶۷ جوخه های ترور وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی او را در مطب خودش

با ضربات وارد کشتند و البته هیچ ردی از قاتل به دست ندادند.
۱۳- جالب اینکه پس از ۵۰ سال، این دو واژه (پیکار و اندیشه) همچنان مرا همراهی می کنند، امیدوارم در مداری حلزونی و بالاتر!

۱۴- سید عبدالرضا حجازی (اهل شهرضا) خود را وابسته به فدائیان اسلام می دانست. بسیار خودنما و حرّاف بود. بارها به زندان افتاد و زود آزاد شد. گویا در سال ۱۳۴۴ بود که تصادفاً او را در تهران دیدم. گفت که در زندان بوده و از جمله از او می پرسیده اند «آن کسی که از طرف دانشجویان در منزل خمینی پشت بلندگو سخنرانی کرد نامش چیست» و من نام شما را نگفتم. باری، در دو دهه ۴۰ و ۵۰ او یکی از آخوندهای منبری جنجالی تهران بود. روابط مشکوکی با برخی مراکز قدرت در دوره شاه از جمله سید جعفر بهبهانی داشت و به رغم خدماتی که به خمینی کرده بود، از آنجا که گویا از مسئولین «حزب خلق مسلمان» بوده، چندی پس از بهمن ۵۷ اعدام شد.

۱۵- در مورد تصور نهضت آزادی از مسائل اجتماعی پیش از بهمن ۱۳۴۱ نک. به بیانیه اعلام مواضع س. م. خ. ا. ص ۶۱ در نشانی اینترنتی زیر:

<http://www.peykarandees.org/PeykarArchive/Mojahedin-ML/pdf/Bayaniyeh-۱۳۵۴.pdf>

۱۶- خاطره ای ست مربوط به تابستان ۱۳۴۲ که مهندس بازرگان در زندان قزل قلعه بود. رهبران جبهه ملی هم هنوز در زندان بودند. آن روزها کتابی در ایران منتشر شده بود از ژان پل سارتر به نام «جنگ شکر در کوبا» ترجمه جهانگیر افکاری. این کتاب که ابتدا به صورت پاورقی در کیهان چاپ شده بود مجموعه گزارش هایی بود که سارتر در سفر خود با سیمون دوبوار به کوبا برای روزنامه دست راستی فرانس سووار فرستاده بود تا به گفته خودش «خوانندگان این روزنامه دست راستی هم از آنچه در کوبا می گذرد مطلع شوند». این گزارش ها در فرانسه به صورت کتاب درنیامد. بازرگان این کتاب جنگ شکر در کوبا را خلاصه کرده در بند عمومی برای زندانیان که سران و کادرهای جبهه ملی و نهضت آزادی بودند، به صورت سخنرانی ایراد کرده بود. او در مقدمه ای بر آن گفته بود که در این کتاب، اگر به جای شکر، نفت بگذارید و به جای باتیستا (دیکتاتور سابق کوبا) شخصی دیگر را (یعنی شاه را)، خواهید دید که «به هرکجا که روی آسمان همین رنگ است». و با این مقایسه گفته بود که اگر درد ایران و کوبا یکی ست، درمان هم یکی ست. بازرگان دستخط آن را به من سپرد تا اگر شد علنی و گرنه مخفیانه به چاپ بسپارم (همین جا اضافه کنم که سپردن چنین مسؤلیتی به من که آن روزها حد اکثر می توانستم در چارچوب جنبش دانشجویی فعال باشم، بیش از آنکه موقعیت امثال مرا نشان دهد، ضعف و از هم گسیختگی تشکیلات نهضت را آشکار می ساخت). من این جزوه ۶۰-۵۰ صفحه ای را سرانجام وقتی در تبریز مخفی بودم (زمستان همان سال ۴۲) با یاری دکتر محمد میلانی که دانشجویی هوادار نهضت بود، در انتشارات سروش، مخفیانه چاپ کردم و نام آن را انقلاب کوبا گذاشتم. وقتی به تهران برگشتم و آنها را با خود آوردم هنوز دادگاه سران نهضت و کادرهای آن ادامه داشت. در پادگان عشرت آباد به ملاقاتشان رفتم. آقای دکتر یدالله سبحانی که از چاپ این

جزوه خبر داشت با ناراحتی از من انتقاد کرد که چرا روی جزوه نوشته اید: «انقلاب... در حالی که ما در زندان هستیم؛ ولی بازرگان که ایستاده بود، وقتی سحابی رفت، دستش را روی دوشم گذاشت که «تراب، ناراحت نشو. خوب کردی. نهضت همین است».

مهندس بازرگان که تحت تأثیر جو موجود می خواست از تجربه کویا بیاموزد کتابچه «اسلام مکتب مبارز و مولد» را هم نوشت و در آن می گفت که جز با زور در برابر دیکتاتوری ها نمی توان ایستاد و اینکه نه تنها اسلام با شمشیر پیش رفته، بلکه مسیحیت هم که شعارش محبت است جز با زور و خونریزی به دینی جهانی بدل نشده است. اما همو یکی دو سال بعد، در زندان قصر کتاب «آزادی هند» را نوشت و راه نجات مردم ایران را در عدم خشونت و تجربه گاندی جستجو می کرد. جالب اینکه در آن سالها جو سیاسی و اجتماعی طوری بود که از بین خوانندگان کتاب های او کمتر کسی رغبت کرد راه حل عدم خشونت را که وی در این کتاب ۲۰۰-۳۰۰ صفحه ای بررسی کرده بود بخواند و ناشر آن (کتابفروشی محمدی - شاه آباد) زیان کرد (این پاورقی نقل از مطلبی ست که تحت عنوان «و چند خاطره از ۱۶ سال آشنایی با مهندس بازرگان و فکر او» به مناسبت درگذشت بازرگان در مجله نقطه شماره ۱ بهار ۱۳۷۴ نوشته بودم).

۱۷- هدی صابر، همکار نشریه ایران فردا (که به مدیریت عزت الله سحابی منتشر میشد) و یکی از فعالان ملی - مذهبی اخیراً کتابی منتشر کرده به نام «سه همپیمان عشق». در این کتاب قطور، افرادی فعال یا غیر فعال از جریان ملی - مذهبی کنونی خاطرات کوچک و بزرگ خود را از سه بنیانگذار سازمان مجاهدین (محمد حنیف نژاد، سعید محسن، اصغر بدیع زادگان) روایت می کنند. کتاب با زبانی احساساتی و انشائی، مجاهدین مزبور و به خصوص محتوای فکری، عملی، سیاسی و تشکیلاتی آنان را در حد همان انجمن اسلامی و گاه متأسفانه پایین تر نشان میدهد و قامت افراشته آن مجاهدین را در حدی که امروز برخی ملی - مذهبی ها لازم دارند می تراشد و کوچک می کند. من که هم آن سه نفر و هم اغلب راویان را از نزدیک می شناختم و به لحاظ شخصی به همه شان احترام می گذارم، از ارائه چنین تصویری از آن سه نفر متأسفم ولی در نظرم به خوبی روشن است که چرا دست اندرکاران این کتاب، در این مرحله کنونی از جنبش مبارزاتی مردمی، آن سه مجاهد را پس از نزدیک به ۳۵ سال، چنین معرفی می کنند.

(منتشر شده در آرش شماره ۱۰۴، اسفند ۱۳۸۸ - مارس ۲۰۱۰)

برگرفته از سایت اندیشه و پیکار